

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خلاصه بحثی که درباره صحت و فساد بود این است که عرض شد که متکلمین صحت را به معنای موافقه الامر گرفتند و فقها هم به معنای ما یسقط القضا و علمای اهل سنت در اصول هم به دنبال این افتادند که اختلاف لفظی است یا اختلاف معنوی و بیان مورد اختلاف بین دو مورد، ما توضیحش را عرض کردیم که اصلا دو دیدگاه مختلف است و دو تفکر مختلف، نباید به اصطلاح با هم قیاس بشود، آنی که می گوید موافقت امر آن در حقیقت نظرش این است که صحت در مقام امتثال لحاظ می شود، اگر در روایت هم بیاید در مقام امتثال است و اصولا جعل بهش تعلق نمی گیرد، یک امر انتزاعی است از یک امر واقعی یا مطابق هست یا مطابق نیست، این خلاصه نظر آن آقا این است و لذا در حقیقت اگر روایتی هم آمد که دلالت بر صحت یا لوازم صحت مثل مضت صلوته یا صحت صلوته از این تعبیر بود این ها را باید حمل بکنیم بر مسئله اخبار، این ها در حقیقت خبرند، این یک رای، رای دوم رای فقها این است که نه صحت قابل جعل است اصلا، خب این رای با آن رای از زمین تا آسمان و لذا صحت هم یک نحوه حکم است. بله این حکم انتزاع می شود از بعضی از افعالی که مورد تکلیف واقع می شوند مثلا اگر گفت یقضی انتزاع فساد می شود یا همان مثال یتیمم انتزاع فساد می شود یا مثالی که ما اضافه کردیم پس بنابراین در حقیقت به نظر ما دو مبناست اصلا، دو تفکر است و حتی اگر در روایت در موردی آمد که اجازه ذلک این باید حملش بکنیم که مثلا امر واقعیش عوض شده، صحت همیشه به یک معناست و آن موافقت و عدم موافقت و در حقیقت حکم به صحت اگر در روایتی آمد این جنبه خبری دارد و ما اصولا از اول توضیح دادیم که در کلمات عده زیادی از اهل سنت اصلا فارغ اساسی حکم وضعی و حکم تکلیفی این است، حکم تکلیفی انشاء است و حکم وضعی اخبار است، این را ما مفصل خواندیم، این بحث صحت و فساد یکیش است، در این جا ظاهر کلمات که این اخبار است، اگر روایاتی آمد چه تعبیر به

صحيح يا فاسد يا به لوازمش يا به حساب آن هاىي هم كه مثل يجزى، اين ها كه هست اين ها را بايد حمل بر اخبار بكنيم، يعنى مطابق با مامورٌ به است، مطابق هست يا نيست؟ و عرض كرديم اين يك معناى اساسى است فرق كلى دارد با معنائى كه.

اين كه ما بياييم بگويم تظهر الثمرة، بحث ثمره مطرح نيست، دو تفكر كاملا مختلف در يك بحث وارد بحث اخبار مى شود و لذا عرض كرديم عده اى از اهل سنت نمى گویند حكم الوضعى و حكم، مى گویند خطاب الوضع و خطاب التکلیف، اصلا هر دو خطاب اند، يکيش به نحو وضع است و آن نه اين كه الحكم الوضعى كه ما الان داريم اصطلاح مى كنيم و عرض كرديم انصافش اين است كه اين ها در كليه احكام وضعى اين حرف را زدند، مثل اقم الصلوة لدلوك الشمس، گفتيم، چند بار هم متعرض شدیم كه اقم انشاء است، لدلوك الشمس اخبار است، يکيش هم صحت و فساد. آن وقت اگر در صحت و فساد هم اخبار گرفتند مى گوید اصلا صحت قابل انشاء نيست، صحت يعنى خودش مطابقت، اين قابل انشاء نيست پس اين تفكر متكلمين كلا با آن تفكر فقها فرق كلى دارد و آثارش در مثل فقه و در مثل اصول كه قانون است، تفسير قانونى است آثار جوهرى و اساسى، اختلاف جوهرى و اساسى با هم دارند، اين نيست كه بگويم تظهر الثمره در كجاست، خلاف لفظى است، نه دو تفكر است، اين خلاصه بحثى بود كه عرض كرديم مرحوم نائينى هم قبول فرمودند.

لكن خب گير كردند ايشان با موارد اصول عملى، آن جا را هم به همان تفسيرى كه گفتند جواب دادند، اين خلاصه اين نظر، آن نظر هم كه روشن شد و توضيحاتش داده شد. به ذهن ما مى آيد كه انصاف قصه اگر صحت را به لحاظ مقام امثال در نظر گرفتيم حق با آقاىان است، موافقت و عدم موافقت است، ما چون اين مراحل و محورها را جداگانه حساب كرديم انصافا به لحاظ محور امثال و مقام امثال صحت به آن معناست، كما اين كه انصافا اگر دليلى در مقام امثال آمد لا امثال را امثال قرار داد ظاهرا جعل است، اين كه مرحوم نائينى مى فرمايد باز مطابقت است اين را هم نمى شود قبول كرد حرف نائينى كما اين كه در جايى كه اصول عمليه باشد حالا مى خواهد اصول عمليه در مقام جعل باشد يا مقام امثال، آن جاها هم صحت جعل مى شود حتى در مقام امثال مثل قاعده فراغ، اصولا ما اصول عمليه را در مقام جعل خيلى كم قبول داريم، احكام يعنى احكام كليه خيلى كم قبول داريم مثل اصالة الطهارة على

کلامِ فیه و إلا چون استصحاب را قبول نکردیم، قیاس را قبول نکردیم، استحسان را، این هایی که تاثیرگذارند در احکام کلیه این ها قبول نشد و اگر قبول نشد خیلی دائرمدار اصول عملیه کم می شود. بر فرض هم بیاید بیشتر روی عنوان خود حکم نیست، یک عنوان خارجی است مثل مجعول یا محتمل نه به عنوان خودش، استصحاب به عنوان خودش بوده مثلاً می گفت این شیء سابقاً حرام بوده یا نماز جمعه سابقاً واجب بود الان نماز جمعه واجب است به عنوان خودش، فرق استصحاب با بقیه اصول عملیه این است. به هر حال کیف ما کان انصافش این است که کلمات مرحوم نائینی را در این قسمت نمی شود قبول کرد و اما در آن قسمت که اصولاً صحت در مقام جعل لحاظ نمی شود کلاً، به نظر ما مشکل ندارد خب شارع حکم می کند صحیحٌ کما این که بالفعل هم داریم فالصلوة فی شعره فاسدةً، حمل این عبارت بر اخبار عرض کردم خلاف ظاهر است، خلاف است چون بنای اصحاب و اصولاً فقها کلاً سنی و شیعه اگر کلامی در لسان شارع می آید مقام جعل است چون مقامش مقام تشریع است مثل لاضرر، لاضرر را مرحوم نائینی این طور می فرماید چون این کلام از شارع صادر شده، وقتی شارع گفت لاضرر یعنی من در تشریعاتم ضرر ندارم، البته قبول نکردیم کلامش را، توجیه کردیم. به هر حال این خودش یک مسئله ای است، حمل این بر اخبار جدا خلاف ظاهر است، حمل این همان طور که مرحوم نائینی فرمود بر ملاکات خیلی خلاف ظاهر است، انصافش نمی شود قبول کرد.

پس بنابراین به ذهن ما می آید که صحت قابل جعل هم هست لکن متعارفش باید جعل در ضمن یک حکمی بشود که سابقاً عرض کردیم انتزاع بشود از آن مورد مثل همین یعید، یتیم، مثلاً هایی را که دیروز عرض کردیم، این راجع به صحت و فساد به ذهن این حقیر سراپا تقصیر این طور می آید. می ماند مسئله آخری که این ها دارند مسئله طهارت و نجاست است، جزء احکام وضعی. ایشان فرمودند که مرحوم شیخ از امور واقعی کشف عنه الشارع جریا علی مبناه من أن الاحکام الوضعية لا تنالها ید الجعل الشرعی، مرحوم شیخ چون احکام وضعی را قابل جعل نمی دانند، تصادفاً رسائل این جاش الان در ذهنم نبود که عبارت شیخ چیست، چون عرض کردم تقریب هایی که در این جاست مختلف است.

فهی بین ما تكون منتزعة عن التكليف - كالمليّة و الزوجيّة و نحو ذلك - و بین ما تكون من الامور

این منتزعه را ایشان دارد، این لا تنالها يد الجعل الشرعی مستقلا، در ذهن من الان ایشان مرحوم آقای در این تقریرات آمده که اصلا جعل بهش نمی خورد در آن احکام وضعی، این عبارتی است که سنی ها بعضی هایشان دارد که احکام وضعی را از قبیل اخبار می دانند.

بعد می گوید

بل هی تكون منتزعة عن التكليف، خب منتزع که باشد پس جعل بهش خورده لکن به انتزاع، به منشا انتزاع، می گویم الان در ذهن من چند دوره، چون بعد از چند دوره اخیرا رسائل را از بای بسم الله تا تای تمت کامل درس دادم، در ذهن من الان این است که ایشان انتزاعی می داند، در ذهن من این است یعنی جعل متاصل قائل نیست نه این که اصلا جعل قائل نیست، البته خب هست دیگه، در عبارات گاهی خلط پیش می آید، یک دفعه بحث سر این است که جعل متاصل ندارد، یک دفعه جعل دارد انتزاعی، البته این که ما می گوئیم انتزاع، این معلوم نیست تفسیر نهایی این تعبیر باشد مثلا اگر گفت یقضي صلوته، لا یقضي صلوته یعنی صحیحۀ که از این انتزاع می کنیم اصطلاحا صحت را، حالا این تعبیر را هم خوب دقت بکنید چون این ها باید کاملا در مباحث حقوقی جایگاهش روشن بشود، آن حد و اندازه اش روشن بشود، آن واقعیت حقوقیش روشن بشود، مثلا ممکن است عده ای این را از قبیل تلازم بدانند مثل اقتضا که امر به شیء یقتضی النهی عن ضده، این را از قبیل اقتضا بدانند، از قبیل تلازم بدانند که لا یقضي ملازم است با صحت، این یکی، یا از قبیل اقتضایی که آن جا عرض کردیم. ممکن است بعضی ها از قبیل تضمن بدانند، بگویند وقتی گفت لا یقضي یعنی توش خوابیده که این صحیح است، متضمن صحت است، ممکن است بعضی ها یک جامع، عرض کردیم ما یک جامعی مابین التزام و تضمن تصویر کردیم به نام استبطان یا اندماج، ممکن است بعضی ها اندماج بدانند یا استبطان بدانند یعنی وقتی گفت لا یقضي در آن مسبطن است مسئله صحت، دقت کردید؟ ببینید این معانی متعدد تصویر می شود، این این طور نیست که این ها فقط مجرد اصطلاح است، ما آمدم در مقابل تمام این ها عرض کردیم انتزاع، انتزاع می شود ازش لکن چون منشا انتزاع امر جعلی است، وجوب قضاست، این

.....

انتزاع نتیجه اش با جعل یکی می شود یعنی یک نحوه جعل است مثل انتزاع از امر واقعی، آن جا جعل توش ندارد، آن مجرد انتزاع است مثل فوقیت سقف اما این جا شما آمدید از این که شارع فرمود لا یقضى نمی آئید به نحو التزام، یا به نحو فرض کنید تضمن یا به نحو اقتضا، حالا اگر آن عنوان دیگری باشد، یا به نحو استبطان، این ها هر کدامش یا به نحو حالا برگردیم به اصطلاحات ادبی، یا به نحو مجاز و حقیقت یا به نحو صریح و کنایه، ببینید، تصویرهای متعددی را می شود اقامه کرد طبق این تصویر ها آن نتیجه اش عوض می شود، خوب دقت بکنید نکته فنی را، مثلا اگر کسی آمد این به نحو مثلا تضمن است این دیگه قابل جعل نیست مثلا، آن وقت ما چون اقسام این ظهورات را هم یک دسته بندی دیگری کردیم به ظهور مباشر و غیر مباشر، این ها را مجموعا اقامه بکنیم وجوه مختلفی قابل تصویر است، ما عرض کردیم آنی که بیشتر با اعتبارات قانونی می سازد در این جا یک نوع انتزاع است، لکن چون منشا انتزاع خودش امر جعلی است خواهی خواهی این صفت جعل و اعتبار به این جهت بهش تعلق می گیرد مثل فوقیت نیست، فوقیت هیچی تعلق نمی گیرد چون دو طرف امر حقیقی هستند، این جا از عنوان قضا وقتی نگاه می کنیم می گوئیم پس شارع آن را فاسد حساب کرده مطابق حساب نکرده یعنی مطابق نه، یعنی حکم به فساد کرده نه مطابق؛ آن مطابق و عدم مطابق می شود انتزاع از واقع.

علی ای حال آنی که در ذهن این حقیر سراپا تقصیر تا حالا است یعنی می گوئیم، البته خود مرحوم آقای نائینی هم در این تقریر یکمی ابهام آمده، اول می گوید لا تنالها ید الجعل الشرعی، بعد می گوید تكون منتزعةً خب این هم یک نحوه جعل است دیگه، مگر موردش لا تنالها ید الجعل الشرعی استقلالا و متاصلا، مرادش این باشد، بله این درست است مبنای شیخ، می گوئیم من دیروز که خواندم یکم برایم شبهه شد که باز به رسائل مراجعه بکنیم چون در ذهن من الان این است که مرحوم شیخ احکام وضعی را کلا انتزاعی می داند حتی مثل ملکیت، در ذهن من الان این است، جعل بهش می خورد لکن از، مثل اقم الصلوة لدلوك الشمس، شارع جعل شرطیت کرده برای دلوك، اخبار نیست، جعل است، لکن این انتزاع شده از این تکلیف اقم الصلوة لدلوك، از این انتزاع شد شرطیت، خود این را شارع جعل کرده پس این می وشد حکم جعلی و یا لیت، بله

بعد مرحوم نائینی

پرسش: شیخ تعبیر منتزعه کرده

آیت الله مددی: بله عرض کردم، می گویم دو دوره مستقلا، حالا غیر از این که تکه تکه های بحث رسائل را زیاد گفتم اما از اول تا آخر دو دوره گفتم، در ذهنم این طوری است، وقتی خواندم، خود ایشان هم عبارتش واضح است که یکمی ابهام دارد، یک متاصلا را باید در اولش اضافه می کردند، تاصلا مثلا.

بعد ایشان می فرماید این که می گوید طهارت و نجاس جز احکام واقعیه هستند مثل طهارة

إن كان المقصود أن حکم الشارع بطهارة بعض الأشياء و نجاسة آخر إنما هو لأجل اشتمال الطاهر و النجس على النظافة و القذارة المعنویة

این که اصولا شارع یک طهارت و نجاستی را در نظر گرفته این که لا یختص بباب الطهارة بل جميع موضوعات التكاليف و متعلقات الاحکام الشرعیة، عرض کردیم مرحوم نائینی یک اصطلاحی دارد موضوع و متعلق، این جا هم بکار برده، اگر گفت اکرم العالم، آن مفاد هیئت را می گویند حکم که وجوب باشد، این هیئت تعلق پیدا کرده به اکرام، به این متعلق می گویند. اکرام متعلق التکلیف، آن وقت این وجوب اکرام خورده به عالم، عالم را موضوع می گوید، مرحوم نائینی، البته می گویم یک اصطلاح است دیگه، گاهی جابجا هم بکار برده می شود، گاهی هم متعلق المتعلق، این را نمی دانم در خود این کتاب خواندیم یا از آقای بجنوردی شنیدم. در ذهنم فعلا حضور ذهن ندارم اما می دانم که ایشان گاهی تعبیر به موضوع می کند گاهی به متعلق المتعلق و این این طور نیست که مجرد اصطلاح باشد، ایشان مرحوم نائینی چون برایش می خواهد آثار بار بکند، متعلق را آن چیزی می داند که مطلوب الوجود است یا مطلوب الحصول است، مثلا اکرام مطلوب است یعنی انسان باید اکرام را انجام بدهد و موضوع را آنی می گویند که مفروض الوجود است، یکی مفروض است و یکی مطلوب است، یعنی عالم اولاً باید باشد تا انسان اکرامش بکند، این تکلیف نیست که تو برو عالم ایجاد بکن، مدرسه ایجاد بکن تا عالم درست بشود تا تو اکرام بکنی، نه، اگر عالمی در خارج بود شما اکرامش بکن لذا یکی مطلوب

الحصول یا مطلوب الوجود است، یکی مفروض الوجود است، متعلق مطلوب الحصول است یا مطلوب الوجود است و موضوع مفروض است، حالا گاهی اوقات هم تعبیر دیگری در کلمات ایشان آمده متعلق تحت دائره طلب است، موضوع فوق دائره طلب است، اصطلاحات است دیگه، غرض ایشان می فرماید موضوعات تکالیف، موضوعات معلوم شد؟ موضوعات در اصطلاح ایشان متعلق المتعلق است، و متعلقات الاحکام الشرعیة حالا این اصطلاح ایشان موضوعات و متعلقات فرقی ان شا الله روشن بشود، موضوعات فوق دائره طلب است، طلب به او تعلق نمی گیرد، متعلق تحت دائره طلب است، طلب به او تعلق می گیرد

تشمّل علی خصوصيّة

راست است

و إن كان المقصود أن أصل الطهارة و النجاسة من الأمور الواقعيّة الخارجيّة فهذا ممّا لا سبيل إلى دعواه؛ بداهة أن الطهارة و النجاسة بمعنى النظافة و القذارة من الأمور الاعتباريّة العرفيّة

اعتبار حالا ایشان تعبیر به اعتبار کرده شاید مراد ایشان این چیزی است که از یک مجتمع، از یک جامعه به یک جامعه عوض می شود، فرض کنید در یک جامعه ای خون نجس است، در یک جامعه ای، مراد از اعتبار مراد این است، به هر حال به ذهن می آید که عرف طهارت و نجاست را، خوب دقت بکنید، طهارت و نجاست را از قبیل صحت و فساد نمی بیند، صحت و فساد ذاتا انتزاعی اند، یعنی ذاتا صحت و فساد انتزاعی اند اما طهارت و نجاست ذاتا انتزاعی نیستند، ممکن است ما که از خارج نگاه می کنیم بگوییم در این جامعه مثلا این دید نجاست را به این شکل دارد، در این جامعه ندارد اما آن جامعه وقتی خودش نگاه می کند به عنوان یک واقع می بیند نه نسبی، نه امر انتزاعی، اصولا مفاهیم نسبی نیستند، شما از خارج که نگاه می کنید به مجموعه جوامع این را می گوئید، انتزاع بکنید خودتان و إلا مردم در یک عرفی مثلا آب را پاک می دانند، فرض کنید مثلا من باب مثال زمین را پاک می دانند، نجس هم نمی شود، إن الارض يطهر بعضها بعضها، عرض کردم این یک تعبیری بود که ظاهرا از زمان تابعین شروع شده، این معنایش این

است که زمین اصلاً نجس نمی شود که تا احتیاج به تطهیر داشته باشد، این الارض یطهر، و إلا این که معنا ندارد این جای زمین نجس شد آن جای دیگر پاکش بکنی، این یک کنایه و اصطلاح بوده، وارد فقه نشویم.

پرسش: مبهم ۸: ۲۱

آیت الله مددی: آن جا هم هست، در غیرش هم هست، مثل خنزیری که از آب درآمده، از بدنش آب می چکد آن جا هم هست، کف پا هم هست، البته از کف پا حالا چون تعبیر به تطهیر شده یک احتمالی هست که در باب خاک طهارت نباشد، البته عرض کردم احتمال ضعیف است، ندیدم در بین علمای شیعه، بگوئیم این طهارت پیدا نمی شود، مثلاً فرض کنید کف کفستان من باب مثال می خواهم بگویم آلوده به کثافت و نجاست باشد یکمی راه بروید تا آن عین نجاست برود، بگوئیم این پاک، پاک نمی شود. این پاک نمی شود، معفو در نماز است، این عفو در نماز یک چیز است پاکش یک چیز دیگر است یعنی شما دستتان دست تر بزنید بگوئید پاک است، این پاک معلوم، الان فتوا به این است، تصورش را بکنید، کفستان کثیف شده، روی خاک راه رفتید تا از بین رفت آن عین نجاست، حالا فرض کنید کفش را بگیرید در یک لیوان آب بزنید من باب مثال، بگوئیم که چون این پاک بوده، ظاهر فتوا به این است که این پاک است لکن

پرسش: مبهم ۲۲۳۲

آیت الله مددی: احتمال ما دادیم، چون متأسفانه اصحاب ما قائل نیستند و إلا من یک احتمال دادم که این مراد پاکی نیست، مراد معفویت در نماز است، البته شبیه این را از ابوحنیفه نقل شده، نه در این جا، نقل شده در باب استنجاء، آن می گوید استنجاء یعنی محل کذا با آب پاک می شود اما اگر با سنگ زدید که سه تا حجر استنجاء به اصطلاح، پاکش نمی کند، موضع نجس می ماند لکن معفو در نماز است، دقت کردید؟ پاک نمی شود لکن معفو در نماز است

پرسش: در ما هم قائل دارد

آیت الله مددی: در ما الان یاد می آید، ظاهرش که پاک است، ظاهر فتاوی اصحاب این است چه در این اولی که شما فرمودید چه در فرع دومی که من عرض کردم، ظاهر فتاوا که پاکی است، یک جای دیگر هم علی خلاف القاعده هست آب استنجا چون آب قلیل است دیگر مثلا انسان در بیابان می رود می نشیند برای استنجا، خب آن جا اصلا بول هست حتی عین غائط هست که اگر لباس انسان به آن آب خورد پاک است، چون روایت دارد که لباس پاک است، بنای فتوا هم به این است، آن یکی خیلی احتمالش قوی است که معفو باشد، آن دیگر پاک نباشد و إلا انسان به آبی بخورد که این طور نجس است بگوییم پاک است مثلا بگذاریم در آن لیوان انسان بخورد، خیلی مشکل است، تصویر پاکیش خیلی، آنی که آن جا، الان می گویم گاهی در بحث های اصول یک فروع خیلی مهمی است در فقه خیلی تاثیرگذار است، این در آن جا قائل به پاکی شدن یکمی آدم یک چیزیش می شود، تصور کردید؟ لباس انسان به آب استنجا بخورد که حالا آب بول است یا غائط است، عین غائط هم موجود باشد، مرادشان این است. بعد معذک بگوییم این لباس پاک است و فرض کنید مثلا به صورتش بکشد اگر تر باشد یا در ظرف لیوانی بریزد، انصافش البته این جا دیدم بعضی از آقایان، به نظرم آقای سیستانی هم شبهه کرده، به نظرم در معاصرین ما دیدم ایشان شبهه کرده اما این شبهه را عرض کردم در چند جا هست، اختصاص به این جا ندارد

پرسش: نجاست را امر اعتباری می دانید یا خاصیت ذاتی در آن می دانید؟

آیت الله مددی: خاصیت ذاتی به این معنا که کلا اشیائی را شارع حکم می کند حتما نکته ای دارد، اگر حکم کرد به، یعنی امر نسبی نیست، این که ایشان آورده امور اعتباری عرفی معلوم نیست، این امر اعتباری نیست، ببینید من حالا، چون بعد می خواهیم وقت هم دارد تمام می شود، یکمی عبارت ایشان را بخوانیم چون عبارت آقاضیا را نمی خواهیم زیاد بخوانیم، بعد صحبت خودمان بکنیم.

كما يشاهد أن العرف والعقلاء يستقذرون عن بعض الأشياء

مثلا فرض کن در جامعه ما از سگ و این ها

و لا يستقذرون

مرحوم آقاضیا یک حرفی دارد لا اشکال ظاهرا فی أنّ النظافة و القذارة العرفیة المحسوسة من الواقعیات

این را می گویم این که واقعی بودنش جای بحث به این معنا نیست لکن اشکال مرحوم نائینی این است، اشکال مرحوم نائینی در حقیقت این است که همین که در امور محسوسه هست بین عرف ها فرق می کند، ایشان از آن تعبیر کرده امور الاعتباریة العرفیة، من اگر دقت کرده باشید تعبیر دیگری کردم، امروز خیلی بی حالیم، اصلا طهارت و نجاست مثل صحت و فساد امر نسبی اند؟ اصلا ذاتا امر نسبی است؟ امر انتزاعی است یا نه این ها نسبی نیستند؟ به ذهن من می آید مرحوم آقاضیا نظرش این است که این ها نسبی نیستند، این از واقعیات عرف است، مرحوم آقای نائینی نظرش این است که اگر واقعیات خارجی باشد چرا این عرف با آن یکی فرق می کند، این یکی مثلا یک چیزی را با خون آلوده شده نجس می داند، آن نجس نمی داند، دقت کردید؟ بعد مرحوم آقاضیا می گوید لا اشکال ظاهرا، ان شا الله باید این را حلش بکنیم، گاهی اوقات یک عبارت معروفی هست که توضیح الواضحات من اشکل المشكلات، امری که به این واضحی است ما گاهی در خود امر واضح گیر می کنیم، مرحوم آقاضیا می گوید لا اشکال فی أنّ النظافة و القذارة العرفیة المحسوسة من الواقعیات، این قذارت محسوس این ها جز امور واقعیه است، من می گویم مراد آقاضیا این است که این نسبی نیست، این انتزاعی نیست، مرحوم آقای نائینی از یک دید دیگری نگاه کرده، از این که آمده مثلا چند تا جامعه را با هم نگاه کرده، دقت می کنید؟ آمدیم حل اختلاف این دو بزرگوار را، این آمده از بالا نگاه کرده این جامع است با آن یکی فرق می کند پس اعتباری می شود، این به این نگاه کرده، نسبی گرفته، لکن عرض کردیم انصافا درست است ما در یک نوع نسبیت انتزاعی صرف خودمان درست می کنیم، واقعیت ندارد، خود این عرف این را نسبی نمی داند، این را پاک می داند، اصلا این را، یعنی در این عرف خوب دقت بکنید، نمی گوید این پاک است نسبت به آن، این جوری حساب نمی کند، این را پاک می بیند، آن عرف دیگه هم آن را پاک می بیند، به نظر من حق با مرحوم آقاضیا است قدس الله نفسه، به لحاظ رویت خود عرف و حق با مرحوم آقای نائینی است، البته اعتباری بودنش را حالا چه عرض کنم، امور عرفی مختلفی است به لحاظ از نظر خارج از خود مجتمعات عرفی، از خارج که نگاه بکنیم انتزاع می کنیم عرفی بودن را، معلوم نیست.

و غیر مرتبط بعالم الجعل و الاعتبار

این دیگه مرتبط با عالم جعل و اعتبار نیست. ما ان شا الله حل این عویصه را ان شا الله عرض می کنیم، سرّش به نظر ما این است مفاهیم عرفی یک بدی عجیبی دارند، چون مفاهیم عرفی طبق یک قرارداد معین و مشخصی قرار داده نشدند همیشه حتی مفاهیم واضحش هم ابهام دارند، مثل یک دایره ای می مانند وسطش روشن است هر چی از وسط دور می شویم هی تیره می شود، به قول امروزی ها خاکستری رنگ می شود تا آن جاهایی که کاملاً سیاه است، تیره است دیگه، این طبیعت مفاهیم عرفی است، اختصاص به این ندارد، آب هم همین طور است، آب که یک مفهوم واضح عرفی است این طور است، چرا؟ چون این مفاهیم عرفی در اثر گذشت زمان و در اثر صحبت کردن و تعبیر کردن این ها درست می شود، عرض کردیم عده ای هم اصلاً منکر رابطه بین لفظ و معنا هستند، مثلاً این هایی که منکرند و عرض کردیم این بحث هایی که امروز در غرب در مورد هرمنوتیک هست این هرمنوتیک در واقع همین است، همین نظری است که در بین علمای ما عده ایشان هم قائلند که بین لفظ و معنا هیچ رابطه ای ولو اعتباری وجود ندارد، این فقط یک نوع قرارداد است و این قرارداد چون در این کتاب رافض آمده که این قرارداد مثلاً این جور باشد اصلاً این قرارداد هم کلاً ما اقول نیست حالا ایشان بعد اشکال بکنند، این قرارداد لفظی نیست، یک قرارداد اجتماعی است افرادی که در جامعه زندگی می کنند یک قراردادی می گذارند مراد آقای خوئی از تعهد نفسانی در حقیقت این است که مرحوم آقا شیخ محمد رضای اصفهانی هم قائل به تعهد است، از این مرحوم نهانندی از این تشریح الاصول ایشان گرفتند، این مبنا چون آقایان خیال می کنند مثلاً، این همین مبنائی است که امروز اگر شما دقت بکنید هرمنوتیک غرب الان روی این بنا شده، رابطه بین لفظ و معنا را منکر است، یک نوع قرارداد اجتماعی است، یک نوع تعهد است، تعهد و قرارداد لکن این قرارداد این جور نیست که لفظ باشد و نوشته شده باشد کلاً قلت فلان اردت فلان، کلاً اردت فلان قلت فلان، نه این از مقوله لفظ نیست، این چکار می کند؟ این این مشکل را تولید می کند، همان لفظ آب هم مثلاً شما آب صاف، یکم توش نمک بریزید اندازه آب، خیلی نمک بریزید حسابی غلیظ بشود مثل آب دریاچه ارومیه در سابق، آن وقت دیگه به این آب نمی گویند، یکمی خاک بریزید بیشتر بریزید تا دیگه گل بشود و هلم جرا، باز هم این طور نیست،

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه: ۱۳۹۶/۸/۹

موضوع: : استصحاب : تنبیهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی: صحت و فساد

جلسه: ۳۹

صفحه ۱۲

.....

یک درجاتی از آن آبی که مخلوط با خاک است یک عده ای از عرف آن را می گویند عده ای نمی گویند، این اگر در ذهن مبارکتان باشد این طهارت و نجاست حل می شود، این مشکل طهارت و نجاست که مرحوم آقاضیا با مرحوم آقای نائینی بحث کردند حل می شود.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين